

نخبگان نادانپرور یا مردم ستیزان بی‌خبر

در دنیای پیشرفته‌ی امروز می‌توان روند هر پدیده‌ی اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی را هم، به کمک نرم افزارهای رایانه حساب، پیش‌بینی و بررسی کرد. برای این کار دانستنی‌ها، آگاهی‌ها، گمان‌ها، پندارها، آمارها و شاخه‌های احتمال‌ها را، با زبانی که رایانه می‌شناسد، بر اساس اندیشه‌ای یا اندیشه‌هایی، در برنامه‌ی نرم افزاری سامان می‌دهند و رایانه در زمان کوتاهی پاسخ‌های پنهان همان اندیشه‌ها را آشکار می‌کند. راستی و درستی پاسخ‌ها، نمودارها و امکان‌هایی که رایانه بازگو می‌کند نه تنها به راستی و درستی پدیده‌ها و پندارهایی که به کار برده شده است بستگی دارند بلکه بازدهی رایانه بیشتر به اندیشه‌ای بستگی دارد که پیشاپیش در آن برنامه گنجانده شده است. بنابراین پیشدانی‌ها و نمودارهایی که خبرگان و دانشدانان* برای جهانیان آشکار می‌کنند هرگز بدون کاستی و اشکال نیستند و همیشه نیاز به بازنگری و بازاندیشی دارند.

(* در این نوشتار دانشدان بسان پیمان‌های است که دانشی را در خود انبار کرده است. همان گونه که آتش‌دان، گلدان و نمکدان زاینده‌ی آتش، گل و نمک نیست، دانشدان هم بسان یک فقیه به کتاب‌هایی چسبیده که او خوانده است)

تا کنون اینگونه پیشدانی‌ها، که براساس آنها، برنامه‌های کشورهای نیرومند، پایه‌گذاری می‌شوند، جهان را بیشتر به کوره راه کشانده‌اند و رونده این کشورها را در رسیدن به آرمان‌های خودشان کند و دشوار کرده‌اند.

نمونه‌هایی را که در اینجا نام می‌برم نمودارهای پیش‌بینی و پیشدانی‌هایی هستند که براساس دانستنی‌های روشن حساب و بازگو شده‌اند. رشد انبوه مردمان، رشد پیشرفت ابزارهای تولید، گسترش تمدن زنده در جهان، رشد نیازهای این تمدن در مردم، رشد نیاز مردمان به فرآورده‌های این تمدن، رشد تولید فرآورده‌های کانی، رشد نیاز به انرژی، رشد نیاز مردمان به آسان زیستی، رشد ترس در مردمان و بسیاری پدیده‌های اجتماعی دیگر که ساختار آرمان‌های جهان زورمند، در سوی برخورد و برآیند این پدیده‌ها، پنداشته شده است. با آن که حساب کردن روند اینگونه پدیده‌ها تا اندازه‌ای آسان است ولی دیده می‌شود که این خبرگان و نخبگان همه‌ی دانستی‌های و برخوردها و دگرگونی پدیده‌های را به حساب نیاورده‌اند و حتا گاهی پیشدانی‌های آنها، در میان دگرگونی‌های ناگهانی جامعه‌ای، بی ارزش شده‌اند و به کار نمی‌آیند. پس این دانشدانان چگونه می‌توانند روند جهان‌بینی مردمان را در شناخت ارزش انسان و ارزش‌های اجتماع پیش‌بینی کنند؟ در حالیکه آنها عقیده‌ها مردم را پدیده‌ای روبنایی می‌پندارند و به حساب نمی‌گیرند.

با اینکه جهان زورمند همواره، در مورد کارکرد و ساختار عقیده و اندیشه‌ی مردمان، به پندارهای نادرست خود برخورد کرده است ولی کمتر می‌خواهد که در مورد معیارهای سنجش و بررسی اینگونه پدیده‌ها بازنگری کند. جهان زورمند نمی‌خواهد یا نمی‌تواند که همه‌ی برنامه‌های بی‌کران خود را به سبب این کاستی‌ها و نادرستی‌ها به هم بریزد و دوباره از سر نو به بافتن تنوری‌هایی بپردازد که ریشه‌ی آنها در ذهن مردمان نهفته شده است. این است که با برنامه‌های زورآزمایی کوشش می‌کند که مردمان و عقیده‌های آنها را با برنامه‌های خود هماهنگ سازد. از این روی هموار با مردمان و خواسته‌های آنها در ستیز و پیکار است. چون باید ذهن مردمان را آماده‌ی گرفتن فرمولهایی بکند که از پندار دانشدان‌های جهان زورمند پیدایش یافته‌اند. البته روشنفکرانی را هم می‌توان یافت که افسوس این بررسی‌های دانشگاهی می‌شوند و به نمودارها و پاسخ‌های رایانه ایمان می‌آورند. ولی ساختار ذهن مردم از تصور آنها به جهان هستی شکل می‌گیرد نه از پندار دانشدانان. کسی که تصور می‌کند که او مخلوق الله است، او خود را نادان و الله را صاحب خود می‌داند، اطاعت از اوامر الله و وظیفه‌ی شرعی اوست. او اندیشه‌ای از خود ندارد که با دگرگون شدن ابزار تولید و پیشرفت جهان دگرگون شود.

در رایانه‌های کشورهای زورمند، مردمان هم مانند پدیده‌های بی‌جان تنها با شماره‌ای، در نرم افزار، به کار برده می‌شوند. آنها ارزش‌های نیروی انسانی یا بازارهای فروش را هم بسان ابزارهای تولیدی با پول اندازه‌گیری می‌کنند. در حالیکه حتا مردمی که خود را بی اختیار در اختیار چرخ‌های گردان برنامه ریزان جهانی گذاشته‌اند با ابزار بی‌جان برابر نیستند. سرمایه‌دار می‌تواند ابزارها و همچنین نیروهای انسانی را که دیگر سودآور نباشند کنار بگذارد، دور بریزد، جایگزین کند یا به دیگری واگذار کند (بفروشد). درست است که جان انسان بخشی از سرمایه‌ی سرمایه‌دار نیست ولی بخشی از " نیروی تولید سرمایه" و ساختار " بازار فروش کالا" است و این پدیده‌ها با پول سنجیده می‌شوند. برای سرمایه‌دار ابزار کار و نیروی انسان در چرخش برنامه‌ی او برابر به حساب می‌آیند. ولی در اجتماع ابزار با انسان برابر نیست چون ابزار بی‌جان است و هیچ نیازی حتا به بودن خود هم ندارد ولی انسان زنده است و به همه‌ی پدیده‌های زیست حتا به ابزارهای کار نیازمند است.

انسان در جامعه‌ی دمکراسی آزاد است این آزادی به آن معنا نیست که او در روند و برگزیدن شیوه‌ی زیستن و اندیشیدن آزاد است بلکه انبوه مردم از بیشتر پدیده‌های جامعه جدا و گسسته هستند. چون این مردم، پیوندی در سوی و راستای آرمان‌های خود با پدیده‌های دیگر اجتماع ندارد، می‌پندارند که آزاد هستند. انبوه مردم آزاد هستند که گوسپندوار پیرو عقیده‌ای باشند و شبانی را

آزادانه برای راندن خود به بهشت برگزینند نه اینکه آزادند تا خود ببندیشند و معیار سنجش نیکی و بدی را بر پایه‌ی خرد خود بسازند. مردمان جهان آزاد، بیشتر به برده‌های پیمانی می‌مانند، که همواره باید خود را برای مبلغی معلوم و در زمانی معلوم در اختیار خریداری حتما خریدارانی بگذارند.

چون در جهان دانشاندانان، بینش مردمان یک پدیده‌ی سست بنیادی است، پس آنها نیازی ندارد که برخورد عقیده‌های مردم را با آرمان‌های زورمندان بررسی کنند و در برنامه‌های حساب شده‌ی خود بگنجانند. زیرا آنها بر این باورند که در جامعه تنها ابزار و شیوه‌ی تولید کالا نیروهای جنبنده و پیش رونده هستند. از دیدگاه این نخبگان بینش و جهان بینی مردمان پیوسته با روش و ابزار تولید خودبخود هماهنگی پیدا می‌کنند یعنی هر دگرگونی در ابزارهای تولید عقیده‌های مردم را دگرگون می‌سازد. باید گفت که خرد این دانشاندانان در سیاهچال تنگی زندانی و درخت اندیشه‌ی آنها خشکیده است. آنها بیشتر از چشم و گوش خود به تاریکی‌های عقیده‌ی خود تکیه می‌کنند و این تیرگی‌ها را زمینه‌ی دانش خود ساخته‌اند. این کسان پدیده‌های واقعی را که با تئوری‌های نادرست آنها در تضاد هستند بسان آخوندها تعبیر و تفسیر می‌کنند. این نخبگان کور هستند و نمی‌توانند ببینند که جامعه‌ی عربستان با وجود مدرن‌ترین ابزارهای تولید پست ترین عقیده‌ها را نسبت به انسان دارد، مردمش با افتخار زنان را سنگسار و مردان را گردن می‌زنند. این نخبگان نمی‌توانند بشنوند و ببینند در پاکستان، که می‌تواند بمب اتمی ساخته شود، کشتن زن به دست مرد یا برادر یک سرافرازی است. این خبرگان و نخبگان، که برای سامان جهان آینده برنامه می‌ریزند، هنوز نتوانستند تضاد مفهوم "لا اله الا الله" را با منشور حقوق بشر که شعار آنها است درک کنند. آنها در برابر سازمان‌های جهانی پرچم کشوری را بالا برده‌اند که روی آن نوشته شده است "لا اله الا الله"، محمداً رسول الله و یک شمشیر هم که نماد اسلام است روی آن نگاشته شده است. مسلمانان چگونه می‌توانند روشن‌تر از این عقیده‌ی خود را بر جهاتیان آشکار کنند؟ مسلمانان با این کلمه‌ها فریاد می‌زنند که ما هیچ الهی را به جز الله و هیچ قانونی را به جز احکام محمد نمی‌پذیریم و نماد کردار ما با دگراندیشان این شمشیر است.

با این همه روشنی در گفتار و هزار و چهار صد سال ستمکاری در کردار هنوز نخبگان جهان زورمند از راه دروغوندی و بدمنشی، هم اسلام هم منشورحقوق بشر، را ستایش می‌کنند. این دانشاندانان یا، آن اندازه تاریک اندیش هستند که نمی‌دانند در احکام اسلام، کسی که مسلمان نیست، بشر به حساب نمی‌آید که حقوقی داشته باشد، دگراندیش کافر و نجس است، باید نابود شود. یا آنها از نادانی می‌پندارند که می‌توانند قرآن تازه‌ای را به انگلیسی بنویسند و با آن مسلمانان را مهار کنند. آرمان‌های کشورهای زورمند تنها در یافتن، بازار فروش و تولید کالای ارزان، فشرده می‌شوند. انسان‌ها بازیچه و پرورنده‌ی نیازهای آنها هستند. اینکه انسانی در جامعه‌ی ستمکش یا ستمکار زندگی کند برای آنها وزنی ندارد. چون این به فرهنگ مردم بستگی دارد و راه رسیدن به آرمان‌های زورمندان را دشوارتر یا آسان‌تر نمی‌کند. پس می‌توان گفت که جهان زورمند در راه رسیدن به آرمانش درست گام نهاده است ولی آرمان مردم ایران با آرمان کشورهای زورمند همسو و برابر نیست. آنها می‌خواهد به هر گونه‌ای که ممکن است یک حکومتی را به نام دموکراسی به مردم بفروشند در حالیکه روشنفکران آزاده، خواهان آزادی هستند، دستکم می‌پندارند که آزادیخواه هستند. درست است که در هر کشوری که رای گیری می‌شود، مردم آن کشور گمان می‌کنند که دموکراسی دارند، تولید کالا هم در آنجا رشد می‌کند و بازار فروش هم گرم می‌شود. ولی این پیشرفت نشانه‌ی این نیست که آن مردم آزادی دارند. کشورهای تایوان، کره جنوبی، ترکیه و هند از این نمونه هستند که در آنها نادان پروری، بیشتر از اندیشه و بیان، آزاد است.

آزادی یعنی آزادی برای اندیشیدن و گسترش اندیشه‌ی انبوه مردم. تا مردمی آزاد نباشند که اندیشه‌ی خود را بازگو کنند نمی‌توانند آزادانه سود و زیان خود را برگزینند. مردمی که آزادی ندارند تا عقیده‌های پوسیده و دست و پایچ جامعه را نقد کنند آزاد نیستند. حتی اگر جامعه‌ای آزاد باشد و عقیده‌های پسمانده را نقد نکند آن جامعه بیمار است. البته عقیده‌های پست و پوسیده نمی‌توانند چندان راه پیشرفت ابزار سازی را دشوار کنند ولی جلوی پیشرفت اندیشه‌های نوین را می‌گیرند. این است که کشورهای زورمند تنها به آرامش در کشورهای پسمانده نیاز دارند نه به آسایش مردم آن کشورها. آرامش کشور در گسترش ترس و سایه‌ی نادانی و خرافات و پرورش بردباری در مردم به دست می‌آید ولی آسایش مردم در نبودن ترس و گسترش اندیشه‌های آزاد و راستکاری و درخشش فرهنگی در مردم زاییده می‌شود. اینکه برخی روشنفکران آگاهانه یا ناخودآگاه در سوی آرمان‌های جهان زورمند پیش می‌روند و از این کاستی است که آنها تفاوت آرامش در کشور را با آسایش مردم همسنگ می‌فهمند.

همه‌ی تلاش زورمندان حکومت‌های جهان برای آزادی عقیده‌ها است نه آزادی اندیشه‌ها. آنها نادان پروران ستمکارند نه دانش پروران مهربان. بیشتر خودباختگان آزادیخواه هم پیوسته دم از آزادی عقیده‌ها می‌زنند ولی همین کوتاه بین‌ها نقد کردن عقیده‌ی را توهین به مقدسات مردم می‌دانند. برای این پرورش یافتگان بی‌خبری، آزادی تنها آزادی در نادان بودن و نادان ساختن است، بازی آنها در اجتماع نقش شبانی است که از انبوه مردم گستاخ گله‌های آرام تربیت کند.

انسان نیاز به چندان آگاهی و خرد ندارد تا بتواند درک کند که عقیده‌های مذهبی هرگز اندیشه‌ای را در ورای تنگنای عقیده‌ی خود

آزاد نمی‌دانند. آنچه که نادان پروران می‌خواهند " سنگ را بستن و سگ را ول کردن است" (اشاره به داستان مولوی). در باور این خاموشان، دروغ و مردم ستیری مقدس، راستی و مردم دوستی توهین است.

بهتر است که اشاره‌ای هم به برخی از روشنفکران یا خبرنگاران خودمان بشود چون آنها بیشتر دانشندان دانشی هستند که تاریخ کاربرد آن دانش گذشته است.

اینگونه روشنفکران با دانش خود به روند برخی از پدیده‌های اجتماعی آگاهی دارند و شاید هم توانسته‌اند، بخش اندکی از ساختار پدیده‌های جامعه را، شناسایی کنند. نه تنها گروهی ناآگاه به این کسان ایمان می‌آورند بلکه خود آنها هم می‌پندارند که از همه‌ی ریزه و درشت‌های بخش‌های جامعه آگاهی دارند و نیروی آشکار و پنهان هر جنبشی را در اجتماع می‌شناسند. به این سان برخی که اندکی به اقتصاد آشنایی دارند می‌پندارند همه‌ی دانش اقتصاد، بدون کم و کاست، در وجود آنها انباشته شده است. یا آنکس که کمی نوشته‌های مارکس را می‌شناسد گمان می‌کند که آیین‌های زنگارناپذیر گذشته و آینده‌ی هر جامعه است. بدیهی است که با کمک آگاهی‌ها و دانش امروز می‌توان روند اقتصادی یا اجتماعی را در جامعه‌ای اندک پیش‌بینی کرد، ولی باید از ویژه‌گی‌های اقتصادی و پدیده‌های جامعه‌ی امروز آگاهی داشت. باید ساختار پدیده‌های نوین را شناخت و ویژه‌گی‌های آنها را در برخورد با پدیده‌های هستی به درستی برای امروز و برای جامعه‌ی ایران بررسی کرد.

دانش و شناخت این روشنفکران سد سال کهنه یعنی آنتیک هستند چون ساختار جامعه‌ی امروز با زمینه‌های ذهنی آنها تفاوت بسیار دارد. تعریف و مفهوم‌های اجتماعی و اقتصادی گذشته برای بررسی پدیده‌های اجتماعی امروز، انسان را به گمراهی و بن بست می‌رساند. مفهوم سرمایه، کار، کالا، کارگر، کارفرما، تولید، ارزش کالا، ارزش اضافی و استثمار، به آنگونه که در مارکسیسم تعریف می‌شود، درهم پاشیده و دگرگون شده است. برای نمونه کارکرد دو کس را مرور می‌کنیم: نخست، جوشکاری را می‌نگریم که با یک ماشین، رایانه کار و بسیار گران، شکاف یک چرخکی را برای هواپیمایی جوش می‌دهد. سپس، جراحی را می‌بینیم که در بیمارستانی با دستگاهی پیکر انسانی را می‌شکافد و می‌دوزد. هر دوی آنها نیروی بازوی خود را در اختیار سرمایه‌داری گذاشته‌اند و مزد می‌گیرند، هر دو بدون سرمایه هستند، پس هر دو براساس تعریف مارکسیسم کارگر هستند و ارزش اضافی تولید می‌کنند و استثمار می‌شوند. ولی هر دوی آنها به تنهایی و حتی با آن ابزار و بدون آن سازمانی که در آن کار می‌کنند بی‌فایده‌اند، هر دو تنها بخشی از آگاهی را دارا هستند که در سازمانی کارایی دارد. نیروی کار آنها بیشتر از مزدی که دریافت می‌کنند ارزش ندارد، ارزش اضافی را ابزارهای بسیار گران و زورمندان سیاست تولید می‌کنند. این سازمان‌ها سرمایه‌دار ویژه‌ای ندارند که کارگران بر او بشورند و ابزارها را صاحب تا بر خود حاکم شوند. سرمایه‌داران این سازمان‌ها سهامدارانی هستند که در گوشه و کنار جهان پراکنده‌اند و سهام را می‌خرند و می‌فروشند. سهامداران با کارگر، ابزارکار، تولیدکالا پیوند استواری ندارند. هرگاه یک بخش تولیدی سودآور نباشد سهامدار سهام خود را می‌فروشد و سهام سودآوری را می‌خرد. بنا براین روش حتی اگر همه‌ی ابزارهای یک چنین بخشی به کارگران آن بخش به پیشکش شوند، آن بخش تولیدی، که از زنجیره‌ی بازار جدا شده، محکوم به نابودی است. چون داشتن ابزار به تنهایی نشان آن نیست که، جدا از سامان کشورهای جهان، می‌تواند بیمارستانی بچرخد و بیماران را مداوا کند یا کسانی با زور بازو هواپیما بسازند.

به هر روی هر روشنفکر خردمند باید معیارها و اندازه‌ها سنجش ارزش‌های اجتماعی را پیوسته بررسی، بازنگری و نوسازی کند. به گفته‌ی مارکس هیچ پدیده‌ای در اجتماع نمی‌تواند به تنهایی و جدا از پدیده‌های دیگر دگرگون شود، بنا براین باید روشنفکر برای پدیده‌های امروز اجتماع تعریف‌های تازه و راستی بیافریند تا بتواند به درستی آنها را بررسی کند یا دگرگون سازد. روشنفکر باید به ژرفی اندیشه کند که آیا بینش فرهنگی مردمان یک پدیده‌ی سست پایه است و می‌توان از بررسی آن چشم پوشید؟ آیا می‌توان گفت که عقیده‌های مردم با پسماندگی و فرهنگ آنها با سامان کشورآرایی پیوندی ندارد؟

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست

عالمی دیگر ببايد ساخت و زنو آدمی (حافظ)

مردو آناهید

MarduAnahid@yahoo.de

دریافت باز تاب از دیدگاه خوانندگان: